

می‌توان مشاهده کرد که به جای نظریه‌پردازی برای حل مشکلات اقتصادی کشور، عمده تلاش‌ها یا صرف نقد مبانی جهان‌شناختی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی اقتصاد سرمایه‌داری مدرن (آن‌هم نه از یک منظرگاه واحد یا از منظر بدیلی در عرض آن‌ها) شده یا به دسته‌بندی مبانی اسلامی مبادرت ورزیده است بی‌آنکه برای حل چالش‌های معیشت و صنعت و تجارت کشور حاصلی داشته باشد. آنچه حجت‌الاسلام والمسلمین واعظی نیز در کتاب مورد بررسی ارائه کرده‌اند از این امر مستثنی نیست. بدون آنکه نظریه‌ای مصرح و در عرصه عمل از عدالت اجتماعی داشته باشیم، غور کردن در مبانی، مبادی، مفاهیم، شناخت ابعاد و مؤلفه‌های عدالت اجتماعی به چه کار می‌آید؟ البته پس از تبیین نظریه عدالت اجتماعی به هیچ‌وجه منکر نیاز به بازگشت به تبیین و تصریح مبانی و مفاهیم نیستیم، اما این‌گونه بازگشت به مبانی و مفاهیم، بسیار هدفمند و مشکل‌گشا خواهد بود، نه بازگشتی بی‌هدف و ذهن‌گرایانه. این کتاب می‌توانست در هر دوره و زمان و مکان دیگری تدوین و منتشر شود و این خود گواه بر آن است که نویسنده کتاب نتوانسته است به اندازه کافی با جامعه خود و مسائل و چالش‌های آن ارتباط بگیرد، بلکه فقط به تحلیل و بررسی دغدغه‌های ذهنی جامعه فلسفی و علمی که در آن تنفس می‌کند، پرداخته است.

در نهایت، نویسنده کتاب «بازاندیشی در عدالت اجتماعی» در فصل چهارم و در مقام جمع‌بندی مباحث قبلی خود، یعنی درست در لحظه‌ای که مخاطب منتظر است با صورت‌بندی جدیدی از نظریه عدالت اجتماعی مواجه شود، صرفاً به نظریه‌ای مبنایی و کلی از عدالت اجتماعی اکتفا می‌کند و ابعداری از عدالت اجتماعی مطرح می‌کند که خواننده را از خواندن کتاب کم بهره و دل‌سرد می‌کند. «نام‌گذاری نظریه» به «ارزش اخلاقی فراگیر و خودبسنده عدالت» با تأکید بر اینکه «عدالت، ارزشی اخلاقی است [...] و در ارزشمندی خودبسنده و خودکفاست [...] و ارزشمندی و الزام‌آوری عدالت عام و فراگیر است» افزوده و ویژه‌ای بر عدالت‌پژوهی‌های انجام شده ندارد. نویسنده می‌خواهد بگوید که عدالت فی‌نفسه خوب است و در زمینه رکن موضوعی نظریه به بحث ورود نمی‌کند و فقط تأکید می‌کند که عدالت اجتماعی فراتر از عدالت توزیعی است. اینکه ادعا شود «هرجا و در هر ساحت و در هر لایه از لایه‌های مناسبات اجتماعی، عدالت و بی‌عدالتی مصداق پیدا کرد، بار و توان اخلاقی آن، بی‌هیچ تفاوتی، تکالیف و وظایفی را بر عهده می‌آورد و جانب موضوعی عدالت قابل تقیید و تقلیل و محدودسازی نیست»، خودش منشأ چالش‌ها و سؤالات متعددی است که نویسنده آن‌ها را بی‌پاسخ رها می‌کند: در کدام جاها و ساحت‌ها و در کدام لایه‌ها از مناسبات اجتماعی، عدالت و بی‌عدالتی مصداق پیدا می‌کند؟ چگونه عدالت و بی‌عدالتی «مصداق» پیدا می‌کند؟ بار و توان اخلاقی عدالت و بی‌عدالتی چگونه تعیین می‌شود؟ تکالیف و وظایف ناشی از عدالت در ساحت‌ها و لایه‌های مناسبات اجتماعی چیست و چگونه تعیین می‌شود؟ این تکالیف و وظایف بر عهده چه کسانی است؟ و سؤالات بسیاری از این دست که تازه نقطه شروع نظریه‌پردازی در باب عدالت اجتماعی است و کتاب درست در نقطه شروع بحث، خاتمه پیدا کرده است!

امید است نویسنده محترم در آثار بعدی خود به صورت جدی‌تر و کاربردی‌تر، وارد چالش عدالت اجتماعی در فضای فکری و فرهنگی ایران معاصر شود و با خروج از مبادی و مباحث مبنایی و فلسفی و ورود به ساحت نظریه‌پردازی در عدالت اجتماعی، مشخص شود آنچه ایشان از عدالت اجتماعی در ذهن دارد، جوابگوی کدام یک از نیازهای اجتماعی کشور است. **۱**